

ادامه مطلب آن سوی چهره...

از صفحه ۱۸

اما اوج بدنامی وی از دیدگاه مردم کشوری که در آن هنوز که هنوز است مردم در محرومیت جنسی به سر می برند و با وجود ظاهر متجدد، نسبت به سکس روی کردی کاملاً سنتی نشان می دهند اتهام همچنان گرا بودن فرخزاد بود. اتهامی که نه کسی برای آن سندی داشت و نه به چشم خود آن را دیده بود و من نیز که اطلاعاتی از طرز زندگی او دارم نیز تمایلی به بازگویی اسرار خصوصی زندگی وی که طبعاً به هیچ کس مربوط نیست ندارم. اما چیزی که هیچ گاه روشن نشد این بود که همچنان گرا بودن (در صورت اثبات) و یا نبودن وی اصولاً چه ربطی به زندگی هنری وی که مردم ایران از آن بهره مند می شدند داشت و چه چیزی را عوض می کرد؟ و اصلاً تا چه اندازه این اتهام به کسی که همان وقت ازدواج کرد و صاحب پسری نیز شد وارد است؟ زمانی که آن شادروان به طرز فجیعی به قتل رسید، تمام کسانی که خود در گذشته پای برنامه های او نشسته و لذت برده بودند، تنها با ذکر این که مردن یک شخص منحرف چه اهمیتی دارد از کنار این واقعه هولناک گذشتند و البته چنین رفتاری از مردم ایران جای تعجب نداشت آن هم در شرایطی که امروزه حتی در آمریکا نیز که نماد غرب محسوب می شود، هم جنس گرایان هنوز از حقوق انسانی خود محروم می باشند.

روزنامه دولتی تهران، حتی خبر مرگ او را نیز توهین آمیز منتشر کرد و نوشت: «اعلام خبر مرگ فریدون فرخزاد توسط سگ ها!» و گرچه از آن روزنامه چنین برخوردی بعید نبود اما نگرش مردم عادی نیز در آن روز و روزگار، چندان دور از این گونه تعبیرها نبود.

فرخزاد در خارج از کشور: با خروج وی از ایران بُغض فروخورده اش به فریاد تبدیل شد و آن را با صدای رسا در برنامه هایش فریاد کرد اما انعکاسی در خور توبه نیافت. گویی بیماری جذامی بود که همه از او می گریختند. حتی خوانندگان آنی که به دست خود او خواننده شدند از این که در لوس آنجلس در کنار وی به مبارزه علیه رژیم ایران پردازند و وجهه انقلابی شان خدشه دار شود ابا داشتند و او که خاطره ای بس تلخ از این دوران دارد در مقدمه کتاب اشعارش که در لوس آنجلس به چاپ رسیده می گوید:

«خجالت می کشم که چاپ اول کتابم در لوس آنجلس منتشر می شود. این جا شهر نیست. جنگل است. شوره زار است. کویر است و مرداب است. و بوی تعفن آن جهان را پر کرده است... لوس آنجلس خود شعبه ای بود از فجیع ترین جوامع بشری، و درندگان این شهر که خود را به زیور روزنامه و مجله و رادیو و تلویزیون آراسته بودند، هزاران بار کثیف تر بودند از پاسدارانی که از روی فقر و یا جهالت و یا عدم وجود فرهنگ به میلیون ها مردم ایرانی در داخل کشور ظلم ها می کردند.» شخصیت احساساتی او باعث شد که عقاید سیاسی میهن پرستانه خود را با خشم و فریاد در کنسرت هایش به زبان بیاورد که اوج آن در کنسرت لندن بود یعنی همان کنسرتی که عملاً

مقدمات قتل او را فراهم آورد. او سلطنت طلب و عضو سازمان درفش کاویانی به ریاست منوچهر گنجی بود و به آب و خاک و پرچم ایران عشق فراوان داشت. کجا می توانید خواننده ای را پیدا کنید که پای پرچم منقوش به شیر و خورشید در حال اجرای ترانه، سیگاری روشن کند و بگوید؟ او ترانه «هم زمان» را در رثای تیمسار آیت محقق از رهبران کودتای نوژه که بعدها اعدام شد به اجرا در آورد (۴). از ارتش شاهنشاهی ایران که در زمان جنگ از آب و خاک ایران دفاع می کرد ستایش نمود و هرگز اشخاصی همچون رجوی را که اسناد نظامی و امنیتی کشور خود را به رژیم عراق و آمریکا می فروختند و هنوز نیز می فروشند (و ای کاش می فروختند اما ایشان به رایگان برای اجانب جاسوسی می کنند) و در خاک دشمن لانه کرده بودند نبخشید و روی صحنه فریاد زد: «رجوی حق ندارد برود به اسم ملت ایران با طارق عزیز، قاتل ملت ایران قرار داد ببندد. پولی که به نام ملت ایران از صدام حسین گرفته می شود خون بهای ملت ایران است.»

وی که نتیجه انقلاب را برخلاف تصور خود می دید، بنیان آن را بر روی صحنه ها به باد انتقاد گرفت. به طبقه روشنفکر به خاطر هیزم ریختن به تئور انقلاب پرخاش نمود. جبهه ملی و سنجایی و بازگان و فروهر را شتمت کرد و در همین راستا رجوی و بنی صدر و توده ای ها و فدائیان خلق را مورد حمله قرار داد. او فریاد زد که شرف را بروید از مهدی رحیمی یاد بگیرید (که حتی خود خمینی نیز مدت ها قبل با جملاتی مشابه از او تقدیر به عمل آورده بود) و خود نیز آهنکی در رثای او به اجرا در آورد. او حتی دولت های وقت آمریکا و انگلیس را که در ظاهر با ایران مخالفت می کردند ولی مخفیانه با ایران قرار داد اقتصادی می بستند و یا اسلحه به آن ارسال می کردند را به باد انتقاد می گرفت و این همه را به گونه ای فریاد می کرد که صدایش می گرفت.

فرخزاد در عراق: وی ۲ بار جهت اجرای برنامه برای اسرای ایرانی که در اسارت بودند به عراق سفر کرد و در آنجا شاهد بود که سربازان عراقی به کودکان تجاوز می کنند. او همچنین در این سفرها به عملی دست زد که زمینه ساز تروری شد و آن تهیه ترتیباتی بود جهت فراری دادن خلبان علی اکبر محمدی، خلبان ویژه سران حکومت ایران که در نهایت نیز همراه هواپیمای تشریفاتی از ایران به عراق گریخت و البته بعدها در آلمان ترور گردید: فرخزاد که در آن ایام به کنسولگری ایران در هامبورگ رفت و آمد پیدا کرده بود از جانب خانواده محمدی متهم گردید که آدرس منزل او را در اختیار رژیم ایران قرار داده است. اتهامی که فرخزاد آن را در بازجویی پلیس آلمان تکذیب کرد، اما رفت و آمد به کنسولگری ایران در هامبورگ را پذیرفت. حقیقت این بود که طبع فوق العاده حساس و روحیه میهن پرستانه او بیش از آن به وی اجازه دوری از وطن را نمی داد و بی مهری مخالفان رژیم در خارج از کشور نیز او را آنچنان ناامید کرده بود که تصمیم

گرفته بود به ایران باز گردد و حتی این احتمال وجود دارد که به خاطر توهین و تحقیرهایی که در خارج از کشور دیده بود، همکاری هایی را با مقامات سفارت ایران کرده باشد اما سندی در این رابطه در دست نیست. منوچهر گنجی می گوید که فرخزاد را با ریش و بدون کراوات و در حال طرفداری از رژیم اسلامی در یک فیلم ویدئویی دیده بود و خود فرخزاد نیز به وی اعلام کرده بود که با اعضای سفارت ایران در بن ارتباطاتی دارد و به همین خاطر گنجی در سال ۱۹۹۲ چند ماه قبل از ترور شدن فرخزاد، او را از سازمان درفش کاویانی اخراج نمود. حسین فرجی از دوستان فرخزاد می گوید: «عوامل جمهوری اسلامی قول داده بودند به فریدون فرخزاد که اگر چنانچه در شوهایی که اجرا می کند مطلقاً راجع به مسائل ایران صحبت نکنند این خواست فریدون (آوردن مادرش به آلمان و تهیه نسخه ای از شوهای قدیمی فرخزاد) را انجام بدهند. فرخزاد این اواخر دیگر در شوهایی که اجرا می کرد چیزی راجع به مسائل ایران نمی گفت جمهوری اسلامی می توقعاتش را بالاتر برد. وقتی دید فریدون در شوهایی که اجرا می کند دیگر راجع به جمهوری اسلامی صحبت نمی کند آمد یک خواست دومی را مطرح کرد. خواسته دومشان این بود که چون تو ارتباطاتی با دکتر گنجی داری، پس بیا یک قرار ی بگذار با دکتر گنجی و ما را به طوری سران قرار ببر. که فریدون این آخری را تحمل نمی کند و گویا بلافاصله به دکتر گنجی اطلاع می دهد.»

کوتاه مدتی بعد جسد او را در آپارتمانش در حالی که با حدود ۳۰ ضربه چاقوی آشپزخانه خودش کشته شده بود یافتند و پلیس آلمان که بعدها در رابطه با قتل شرفکندی آن همه سرو صدا به راه انداخته، پرونده قتل فرخزاد را بدون سرو صدا و پیگیری بست. او که سالها روی صحنه ها مردم را به خیزش علیه حکومت اسلامی فرا می خواند و از آنها می خواست که نترسند که به آنان پاسپورت می دهند یا نمی دهند، در نهایت خود به دلیل احساسات فوق العاده شدید و شور میهن پرستی نتوانست این گفتار را در مورد خود به کار ببرد و با پای خود روانه سفارت ایران گردید که در نهایت به از دست دادن جانش منتهی شد. اپوزیسیون ایران حتی از آوردن نام او در فهرست قتل های زنجیره ای خارج از کشور خودداری کردند.

زنده یاد فریدون فرخزاد، هنرمندی بزرگ و پیام آور شادی به خانه های کم رونق مردم ایران در طی یک نسل بود. گرچه مردم ایران امروزه با انصاف بیشتری به گذشته خود نگاه می کنند، اما هنوز تجلیلی در خورشان علمی و فرهنگی و هنری وی از او نکرده اند و حتی در مراسم جابه جایی بقایای پیکر او که ماه گذشته در آلمان انجام شد، از همکاران سابق وی جز آقای ستار کسی حضور نداشت.

و این نوشتار تلاش کوچکی است در جهت یادآوری نام آن بزرگوار و نیز تلنگری که غبار از خاطرات نسل ۳۰ سال قبل ایران بزاید و گذشته را پیش چشمانشان بیاورد. سالیان سال قبل، و فروغ فرخزاد در یک پیش گویی غیر منتظره، در نامه ای خطاب به برادرش فریدون نوشته بود که:

«اولین کسی که در فامیل ما می میرد من هستم و بعد از من نوبت تو است و من این را می دانم».

و در خاتمه این نوشتار را با نقل قسمتی دیگر از ترانه آبشار او که وصف حال خودش نیز بود به پایان می برم: «دلَم خیلی بزرگه، من آبشار هستم، موندنی نیستم آری، که رهسپار هستم...»

منصور محمد زاده- ۱۰ اکتبر ۲۰۰۷

۱- ایرج جنتی عطایی به همراه دو شاعر بزرگ و خوش فکر معاصر یعنی اردلان سرفراز و شهیار قنبری، اضلاع مثلث طلایی ترانه پردازان نسل جدید ایران در سالهای قبل از انقلاب بودند که البته تاکنون از ایشان تقدیری در خور هنرشان به عمل نیامده اما بدون شک در حافظه تاریخی مردم ایران جایگاه بزرگ خود را خواهند داشت.

۲- این واقعتی است که خوانندگان سنتی یک نسل قبل از آن یعنی مرضیه و الهه و بدیع زاده، عملاً از صحنه موسیقی ایران کنار رفته و با عدم استقبال نسل جدید مواجه بودند و حتی بازار کار هنرمندان جوان اما سنتی همچون شجریان رونق نداشت و اگر در سالهای بعد از انقلاب، عملاً حکومت وقت انواع موسیقی را به غیر از موسیقی سنتی در دستگاه های اصیل ایرانی را ممنوع اعلام نمی کرد هیچ گاه موسیقی سنتی ایران تا این اندازه گسترش و فروش پیدا نمی کرد و دلیل آن است که امروزه ما شاهدیم که با باز شدن تدریجی فضای هنری کشور، مجدداً استقبال مردم به خصوص نسل جوان نسبت به موسیقی سنتی در حال از بین رفتن است. گرچه موسیقی سنتی ایران نیز در سال های قبل از انقلاب، با حمایت همان دولتی که امروزه متهم به نابود کردن سنت ها و اصالت های مردم ایران است مسیر پیشرفت خود را به خصوص در دستگاه رادیو با برنامه گل ها طی می کرد و مشتریان خود را که اغلب میانسال و یا سالخورده بودند داشت.

۳- پوستر فروغ حاوی تصویر بالا تنه کاملاً عریان وی بود که قسمت های حساس آن را با نواری سیاه پوشانده بودند و شما می توانید در پاره ای از عکس های فریدون فرخزاد در خانه اش این پوستر را در پشت سر او روی دیوار ببینید. این پوسترها که هنوز موجود می باشند در زمان خود باعث بروز سرو صدا و شایعاتی در بین عوام شدند و احتمالاً مربوط به دورانی می باشند که فروغ در استودیو گلستان کار می کرد و بعید است که فروغ آن ها را جهت انتشار عمومی برداشته باشد هرچند که حتی در این صورت نیز ایرادی متوجه وی نبود و من خود او را از این جهت تحسین می کنم چرا که فروغ زنی معمولی با معیارهای روز جامعه نبود و پیشرو و سنت شکن محسوب می شد و این سنت شکنی نه تنها در عرصه شعر ظهور کرد بلکه حتی شاید لازم بود که از نظر جسمی نیز افکار کهنه را به تکان در بیاورد.

۴- در این ترانه او چنین می خواند: «همزمانم، کفن هاشان پرچم سه رنگ ایران، در ذهنشان نه چیزی جز عهد و پیمان، پیمانی که آنها را می برد به میدان، آنها در میدان شهادت غلتیدند، هستی های جهان را در نور دیدند، تا به شرافت انسانی رسیدند، برای ماندن ما رفتند و مردند، میان بازوانمان جان سپردند، تا ذرات وطن را به ما سپردند، همزمانم».

*منابع:

- ۱- تارنمای www.farrokhzad.info
- ۲- خاطرات شخصی ناصر محمدزاده
- ۳- پاره ای از نواریهای موسیقی و ویدئویی فرخزاد
- ۴- تارنمای ایرانیان
- ۵- فرهنگ اینترنتی ویکی پدیا
- ۶- تارنمای ایران ترانه
- ۷- تارنمای Holy Crime
- ۸- تارنمای Persiancultures.com
- ۹- تارنمای Persiantools.com

خانه خود را فقط با ۳ درصد کمسیون به فروش برسانید!



Mali Azar

مشاور وام و املاک

**Residential & Commercial Specialist,
serving the entire Bay Area**

Up to 50% Credit to buyer from our commission for non-recurring closing cost. (When we do both loan & real estate transaction)

Why Rent?

(408) 722-7060 & (408) 506-6164

Pruneyard Tower, 1901 South Bascom Ave., #333, Campbell, CA 95008